

حزب، رویایی بی فرجام یا ...

برای طبقه ی کارگر، تشکل و سازمانیابی ابزار کسب مطالبات است. کارگر منفعل در برابر هجوم سرمایه و دولت حامی اش تنها آن زمان که با سایر همکاران خود جهت دستیابی به خواسته های خویش متحد می شود قدرت طبقاتی اش را به فعل می رساند. نائل گشتن به این حقیقت، آغاز روند رشد آگاهی طبقاتی در میان کارگران است. رشدی که از انحراف یا متوقف شدن مصون نیست و در هر گام خطر نفوذ تطمیع گشته گان و یا دست کم کارگران مسخ شده از تبلیغات و ایدئولوژی های سرمایه تهدیدش می کند.

از طرف دیگر در هر دوره از تاریخ مبارزات طبقاتی به علت نفوذ سرمایه داری، سطح آگاهی در طبقه همگون نیست و عالی ترین آن تنها در اقلیت سوسیالیزم خواه متجلی می شود. اقلیتی که مسلح به متدولوژی مارکسیزم قادر به تجزیه و تحلیل مناسبات حاکم اند و به علت برخورداری از تجربیات دو قرن جنبش کارگری در جهان، تن به مماشات و مصالحه با سرمایه داری نمی دهند. براساس همین ویژگی رسالت هدایت مبارزه ی جنبش کارگری به مسیر سرنوشت ساز ضد سرمایه داری آن، بر دوش این بخش است.

کارگر به مفهوم عامش با تجربه ی آزمون و خطا در مبارزه بر سر افزایش دستمزد، کسب امنیت شغلی، لغو قراردادهای موقت و ... به ضرورت

تشکل‌یابی و مهم‌تر از آن نوع تشکیلاتی که نیازمند آن است، پی می‌برد. از اقتصاد حرکت می‌کند و قابل‌پیش‌بینی نیست که چه مقدار زمان لازم است تا به نقطه‌ی دخالت‌گری در سیاست برای تثبیت موقعیت خود و منافع‌اش برسد. این احتمال که در یک مبارزه‌ی فرسایشی، به‌طور مداوم امتیازات امروز را از دست دهد تا فردا دوباره برای کسب همان امتیازات وارد عرصه شود به هیچ‌رو انکارپذیر نیست. نمونه زنده‌اش، تجربه‌ی تلخ از کف دادن دستاوردهای کارگری انقلاب پنجاه و هفت و وضعیت کنونی طبقه‌ی کارگر ایران است که ابزار تحقق یافتن مطالباتشان یعنی تشکل‌کارگری، به‌آمالی دست‌نیافتنی در ذهن کارگران و حتی پیشروانشان مبدل گشته است!

کارگرانی که تجربه‌ی تشکیل شوراهای کارگری را در تاریخ جنبش خود دارند و اعتصابات کلیدی بسیاری را در صنعت نفت سازمان داده‌اند، انقلاب کرده‌اند و رژیم‌پلیسی را برانداخته‌اند، به‌علت عمده‌ی عدم درک ضرورت تثبیت امتیازات کسب‌شده و نیز فقدان آگاهی نسبت به ماهیت ارتجاعی بورژوازی اپوزیسیون، حال در چنان وضعیت اسفباری از پراکندگی قرار دارند که برای تأمین حداقل معیشت خود، تن به قراردادهای سفید امضای کارفرمایان می‌دهند!

موقعیت اجتماعی و سیاسی طبقه‌ی کارگر آن چنان تضعیف گشته که در برابر تشکل‌های سیاهی که از طرف خود حکومت به سمت نمایندگی کارگران منسوب شده‌اند تا در هر دوره از مذاکرات، امتیازات بیش‌تری را به‌زیان کارگران به جیب سرمایه‌داران منتقل کنند، هنوز قادر به ایجاد تشکل‌های مستقل خود نشده است.

در حالی که یک سوسیالیست، حال چه روشنفکر علاقمند و فعال در حوزه ی کارگری و چه کارگر روشنفکر از این نقطه آغاز نمی کند. او از فرط گرسنگی و نیاز دست به پاره کردن زنجیرهایی که بر دست و پای دارد، نمی برد. حتی در دوران شکوفایی اقتصادی نظام سرمایه داری، فریب هوچیگری مدافعان جیره خوار آن را نمی خورد چرا که از توان تجزیه و تحلیل مناسبات اقتصادی سرمایه داری در هر دوره و مختصات مکانی آن برخوردار است و به سادگی پیش بینی می کند که توقف مبارزه ی طبقاتی طبقه ی کارگر هرگز تثبیت موقعیت اقتصادی و سیاسی اش را دربر نخواهد داشت چه رسد به پیشرفت آن! توقف به مفهوم تجدید قوای سرمایه داری و یورش دوباره ی آن به حقوق کارگران است. تجربه ی شکست سوسیال دموکراسی در غرب برجسته ترین نمونه ی مماشات با نظام سرمایه داری می باشد.

بنابر این سوسیالیستی که همواره تا مرز سقوط مناسبات استثماراری و برقراری جامعه ی بی طبقه در میدان مبارزه می ماند، دخالتگری اش برای سمت و سوی صحیح بخشیدن به مبارزات توده های کارگر است و نیرویش را به علت در اقلیت قرار گرفتن در الویت نخست به سازمانیابی جهت انجام رسالت ویژه ی خویش اختصاص می دهد. همان گونه که کارگران در طی مبارزه و در نتیجه کسب تجربیات دست به تأسیس تشکل خویش می زنند، آگاه ترین بخش جنبش، یعنی گرایش سوسیالیستی نیز آن تشکیلاتی را برای سازماندهی نیروهای خود برمیگزیند که در ادبیات چپ حزب نام گرفته است. حزب را سازشکاران جنبش کارگری نمی سازند! حتی اگر فعال ترین عناصر جنبش را تشکیل دهند باز به علت معتقد نبودن به سوسیالیزم و عدم بهبود شرایط طبقه ی کارگر در چهارچوب نظام سرمایه داری، در سیاست

حاشیه نشینی را ترجیح می دهند تا به زعم خویش با چانه زدن بر سر یک قران دو ریال، بتوانند ناچیزترین امتیازات ممکن را کسب کنند. غافل از آن که در محاسبات دنیای امروز نمی توان با فورمول های چند دهه گذشته به نتیجه رسید! در کشورهای توسعه نیافته یعنی آن دسته که در پیرامون اقتصاد جهانی قرار می گیرند، مطالبات اقتصادی به ناچار با دخالت در سیاست گره خورده است.

حزب یک تشکل سیاسی است با هدفی مشخص که تمامی فعالیت های آن را تحت شعاع قرار می دهد. بنابر این اعضای آن باید در خدمت تحقق چنین هدفی نیروهای خود را متشکل سازند. در صورتی که فعالین کارگری به طور فراگیر، تنها می توانند در تشکیلات نیمه علنی و یا با توجه به شرایط جامعه حتی کاملاً علنی پیشروان کارگری فعالیت کنند.

تشکل پیشروان کارگری، نه حزب است و نه تشکیلات توده ای طبقه ی کارگر. سازمانی است برپایه ی اتحاد عمل میان گرایشات مختلف فعالین کارگری جهت تلاش برای کسب مطالبات حداقل. در پاسخ به این پرسش که آیا این نوع از تشکل که امروز عده ی چشم گیری از فعالین به دنبال ایجاد آن هستند در طول روند مبارزه قابلیت تبدیل شدن به تشکیلات توده ای را دارد و یا حزب طبقه ی کارگر، به نظر می رسد که به اولی مطمئناً تمایل و نزدیکی بیش تری خواهد داشت تا به یک جریان برانداز. چرا که این تشکل بنابر خاصیت فراگیر بودنش شامل تمامی گرایشاتی می شود که اغلب آشکار یا پنهان به دخالت طبقه ی کارگر در سیاست جهت کسب قدرت اعتقادی ندارند و یا آن را به پایان تاریخ بشریت موعول می سازند! با این وجود ایجاد تشکل پیشروان کارگری، در شرایط امروز ما الویت ویژه ای دارد چون جنبش چپ

ما تقریباً از نقطه‌ی صفر برای دستیابی به تشکل‌های کارگری مستقل از دولت سرمایه‌داری و کارفرمایان آغاز به حرکت می‌کنیم. به همین علت دستیابی یک شبه به تشکل‌های توده‌ای غیرممکن است. در حالی که حزب فرای این گونه از تشکیلات، می‌تواند تنها با تکیه بر نیروهای خود به وجود آید.

حزب، ظرف جمع‌آوری نیروهای سوسیالیست خواهد است و با تشکل مستقل عام کارگران تفاوت دارد چراکه این ابزار دخالتگری بایستی برای اهداف مورد نظر سوسیالیست‌ها کارایی لازم را داشته باشد. توده‌ها تا زمان رسیدن به موقعیت اعتلای انقلابی به ندرت قادرند ارجحیت کسب امتیازات حداکثر را نسبت به بهبود مقطعی و موقت وضعیت خود حس کنند.

در برشمردن ویژگی‌های حزب، نخستین موردی که به ذهن من می‌آید، یک همگونی سطح آگاهی میان نیروهای آن است. همه‌ی اعضا، بر سر ضرورت مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری طبقه تا نهایت براندازی مناسبات استثمار و جایگزینی حکومت دیکتاتوری پرولتاریا برای گام نهادن در راه ساخت سوسیالیسم و به دنبال آن کمونیزم توافق دارند. اما این همگونی لزوماً این تشکیلات را در مختصات نوک پیکان مبارزات سیاسی طبقه قرار نمی‌دهد. نحوه‌ی پیشبرد چنین خواسته‌ای، مشخص می‌کند که آیا این تشکل ساخته‌ی سوسیالیست‌ها حزب طبقه‌ی کارگر است یا سازمانی ایزوله از جنبش کارگری و در نهایت فرقه‌گرا و کوتاه‌عمر!

این توهم که حزبی سوسیالیستی بدون حمایت توده‌ای قادر باشد حکومت کارگری برپا کند، آن هم در شرایط امروز جهان، جز به اتلاف انرژی نیروهای رادیکال جنبش و دادن مجال سوءاستفاده به گرایش‌های فرصت‌طلب خرده

بورژوا سرانجام بهتری در پیش رو نخواهد داشت. تشکل سوسیالیست ها برای آن که حقیقتاً به حزب طبقه ی کارگر و سازمان دهنده ی مبارزات سیاسی آنان تبدیل گردد، بایستی در کنار طبقه و همراه آنان از نبرد برای مطالبات روزمره اشان در جهت انتقال آگاهی طبقاتی استفاده کند و هر شکست یا پیروزی را به پیگیری مبارزه تا سرحد استقرار سوسیالیسم در جامعه ی بشری پیوند زند. این یک دخالتگری اصولی در جنبش است، در عین حال که مرزبندی های ضروری میان حزب و تشکلات کارگری عام را محفوظ نگاه می دارد، اجازه نمی دهد روشنفکران با نگاه از بالا به جنبش، در دام فرقه گرایی گرفتار آیند و کل طبقه را در مصافی نابرابر با سرمایه رها کنند. کسب اعتماد کارگران تنها زمانی تحقق می پذیرد که آن ها رهبران واقعی خود را در میدان مبارزه همراه و برای خود ببینند نه با صدور خرده فرمایشاتی از پس پرده! و البته نه به این معنا که سوسیالیست ها برای جلب حمایت و تأیید کارگران بدون قید و شرط مواضع آنان را تأیید کنند. حزب در عین حال که مجاز نیست به جنبش نگاهی قیم مابانه داشته باشد، به هیچ رو نباید زانده ی تشکلات کارگری عام گردد. به این دلیل مبرهن که این سازمان ها، هر چند کارگری و مستقل از دولت سرمایه داری، شامل انواع و اقسام گرایشات رفورمیستی اند و آگاه یا ناآگاهانه مبارزه را به سمت سازش و مماشات با نظام سرمایه داری سوق می دهند.

بعد مهم دیگر حزب، غیر علنی بودن آن است. تک تک اعضاء در مبارزات کارگری به فورم انفرادی فعال اند اما در خفا جزء ی از مجموعه نیروهای حزب به شمار می روند و سیاست ها و جهان بینی آن را به جنبش منتقل می سازند. ضرورت غیر علنی بودن تنها برمی گردد به شرایط محیط پیرامون

نیروهای سوسیالیست. شیوه‌ی حکومتی نظام سرمایه داری در ایران بر پایه‌ی استبداد و استیلای خفقان بنیاد نهاده شده است، پس به ناچار نیروهای ضد سرمایه داری به شکل مخفی خود را سازمان می‌دهند.

اما نکته‌ی تأسفبار در موقعیت امروز ما، فقدان چنین تشکلی است. این پرسش را نمی‌توان نادیده گرفت که چرا تفرقه و پراکندگی میان سوسیالیست‌ها به اندازه‌ی ای است که ایجاد چنین حزبی حتی نسبت به تشکیل تشکلات کارگری عام، تصویری دورتر از ذهن باشد. چگونه است که گرایش‌های رفرمیست برای ایجاد تشکلات مورد نظر خود دست به عمل زده‌اند، اما این به اصطلاح آگاه‌ترین بخش جنبش کارگری هنوز بر لزوم سازمانیابی نیروهای خود واقف نگشته است؟

به یک دلیل عمده!

این نیروها اگر چه سال‌هاست با ادبیاتی پرطمطراق برای جنبش کارگری و مسیر مبارزه‌ی آن نسخه می‌پیچند، اتحاد و سازمانیابی کارگران لقلقه‌ی زبانشان است، سوسیالیزم را نوید می‌دهند و...، بر خلاف ادعای خود از مارکسیزم تهی‌اند و به جرأت می‌توان گفت واژه‌ی سوسیالیست تخیلی بر قامت آنان برآورده‌ترین پوشش است!

حضور چشمگیر آن دسته از سوسیالیست‌هایی که تحت لوای کارگری، به روشنفکران تنها زمانی اجازه‌ی حضور در جمع خود را می‌دهند که نظر و به دنبال آن عملشان را بی‌قید و شرط بپذیرند و یا روشنفکرانی که کارگران را برای ارضای جاه‌طلبی‌ها و سرباز پروژهِی اجرای تزه‌های خویش می‌خواهند، به شدت فضای مبارزه‌ی طبقاتی ما را مسموم کرده است.

این فساد را تنها می توان با حضور نیروهای تازه نفس و جوان رفع کرد. نیروهایی که خوشبختانه چون در مکتب سوسیالیست های تخیلی ما شاگردی نکرده اند و مارکسیزم را در طی رشد فکری خویش و نیز بهره گیری از گنجینه های آن آموخته اند، اسیر فرقه بندی و حذفگرایی نگشته اند. آری امروز با وجود برزگرهای بسیاری که در پاشیدن تخم نفاق بر یکدیگر سبقت گرفته اند، تنها می توان به آمدن نسلی نو دل را خوش کرد!

رُزا جوان

اردیبهشت ۱۳۸۴

این مقاله نخستین بار در نشریه «نگاه» شماره ۱۶ انتشار یافت و در اینجا با اصلاحاتی کوچک مجدد انتشار می یابد

یازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری